

فصل زندگانی  
ماهیت نام  
ماهیت نام



شماره چهل و سوم  
بهمن ۱۴۰۱

## فہرست مطالب:

- پس از مرگ (بخش آخر) ..... صفحہ ۳  
سقراط (بخش ہفتم) ..... صفحہ ۷  
عید دیدنی (تجربہ شیدا) ..... صفحہ ۱۰  
عشق ورزیدن ..... صفحہ ۱۲  
واسپس‌ها ..... صفحہ ۱۳  
نفسانیات (بخش آخر) ..... صفحہ ۱۷  
خارپاشنه (بخش نخست) ..... صفحہ ۲۰  
درسی از مولانا ..... صفحہ ۲۳

طراح نقش و جلد از:

شبدلابانو «رینا»



در بخش قبل دیدگاه ادیان را نسبت به مرگ بررسی کردیم و در این بخش ادامه آن بحث را پی می گیریم.



یکی از استادانِ اک می گویند: «در بعضی از ادیان با کفش داخل کلیسا می روند و خدا راضی است، ولی توی مسجد باید کفشت را در بیاوری.»

این عادت است. مگر این خدا با آن خدا چه فرقی می کند؟ این خدا چه طور در کلیسا راضی هست که انسانها با کفش وارد بشوند، ساز بزنند و آواز بخوانند، ولی این خدای دیگر در دین اسلام می گوید که حق ندارید با کفش بروید و حتی نباید موی سر زن هم بیرون باشد. این مشخص است که این خدا، ساخته و پرداخته روحانیت است.

لوتر یکی از پیشگامان شکستن این خرافات در قرون وسطی بود. کشیشها در آن دوران، سند بخشهایی از بهشت را می فروختند و به مردم می دادند و پول هنگفتی از آنها می گرفتند. لوتر پرس وجو کرد و دید که زمین بهشت خیلی گران است. بعد از کلیسا پرسید که سند کل جهنم چقدر است؟ گفتند زیاد نیست.



او هم گفت: «پس من تمام زمینهای جهنم را می خرم». بعد همه سندهای جهنم را خرید. سپس به وسط میدان شهر رفت و گفت: «من همه را آزاد کردم. دیگه کسی از جهنم نترسد». گفتند: «چه گونه نترسیم؟».

گفت: «من همه سندهای جهنم را از کلیسا خریدم و هیچ کس را به جهنم راه نمی دهم. آنجا ملک خصوصی من است.».

این مسئله نمونه ای از آن چه دین نامیده می شود، است. در طول تاریخ همیشه دین توسط روحانیت تحریف شده است و هدف اصلی اش را گم کرده است. حال فرقی نمی کند؛ اسلام، مسیحیت، بودیسم، زرتشتی، یهودیت، هندویسم و ...



# پس از مرگ (بخش آخر)



مثلاً پیروان اسلام در مورد عذاب قبر می پرسند. کالبد جسمانی باریسمان نقره ای یا بند سیمین با کالبد های دیگر متصل است. همان کالبد اثیری یا اختری که ما خواب هایی که می بینیم با این کالبد مشاهده می کنیم. وقتی که جسم می میرد، آن ریسمان نقره ای قطع می شود و وقتی ریسمان نقره ای قطع شد، تمام ارتباطات حسی، فکر، شعور، درک، جان و انرژی از این کالبد جسمی گرفته می شود؛ دقیقاً مثل بادکنکی که بادش خالی شود.

بعد از آن، این جسم فیزیکی با یک سنگ فرقی نمی کند. پس این جسم مرده، چه عذاب قبری را می خواهد تحمل کند؟ این جسم اصلاً در آن لحظه کل علائم حیاتی اش از بین رفته است، پس چه عذابی را می تواند تحمل کند؟ این نکیر و منکر اگر هم واقعی باشند، مثل دو تا روانی هستند که تیشه به دست گرفته اند و به سنگ می زنند. جسم متوفی مثل یه تکه سنگ هست؛ نه دردی حس میکند، نه عذابی. بنابراین چیزی به اسم عذاب قبر توهم و دروغ است. یکی از دروغ های بزرگی که روحانیت آن را ساخته و پرداخته است.



همه افراد باید کارهایشان را تسویه کنند و این مسئله هم جنبه تنبیهی ندارد. بعضی ها به یک سری کار عادت می کنند، یعنی هر کسی هر روز یک کار منفی را انجام بدهد، برایش به صورت عادت می شود. مثلاً یک نفر سارق، مرتب سرقت می کند و این به صورت یک عادت منفی در او نهادینه می شود، پس او را به زندان می اندازند تا این عادت را فراموش کند. «صورتی در زیر دارد آنچه در بالاست».

مثلاً یک نفر در سکس افراطکار است و این کار باعث صدمه به دیگران هم می شود. او اگر در این زندگی نتواند خودش را جمع کند و در همین زندگی تاوانش را ندهد، پس از انتقال به مکان های تصفیه کارما می رود.

خود کلمه جهنم از همین زمین گرفته شده است. منطقه ای در سمت اردن امروزی بوده است که به آن می گفتند جهنوم. در جهان های درون کلمه جهنم وجود ندارد. تمامی کلمات به کار گرفته شده، کلاً کلمات انسانی است و منشائی دارد؛ منشاء مکانی و زمانی.

ولی در جهان های درون جهنم نیست، بلکه یک پالایشگاه وجود دارد.

فلسفه زندگی  
ماهی نام



# پیش از منبر (بخش آخر)



در این حد هم نیست که انسان را تیکه پاره کنند، گوشتش را بکشند، او را بسوزانند و ... مثلاً کسی که روی زمین معتاد است به مرکز بازپروری فرستاده می شود، مشابه این مراکز بازپروری هم در جهان های درون وجود دارد.



ولی سیاستمدارها و دیکتاتورهایی که انسان ها را مورد ظلم قرار داده اند، علاوه بر گذراندن این دوره ها در جهنم، باید تناسخ های متعددی را هم بگذرانند تا کارهایشان تسویه گردد.

بهشت هم دائمی نیست و هر کس نسبت به کارهای خوبی که دارد یک مدت به یک منطقه خوب می رود که در آن زندگی کند و کمی خوش بگذرانند، مثلاً انگار ما در یک منطقه دور افتاده زندگی می کردیم و الآن به یک شهر زیبا یا تفریحی برویم، مثلاً از یک ده دور افتاده آفریقایی برویم و در هاوایی زندگی کنیم.



شما وقتی به تعریف ادیان از بهشت توجه کنید؛ حوری، جوی عسل، هر روز سکس، غذای خوب و ... شما هر روز هم اینها را داشته باشید، بالاخره خسته می شوید. این خنده دار نیست که بهشت به این شکل باشد؟ این بهشت و جهنم که این قدر توسط ادیان بزرگ شده اند، همین تعاریف ساده را

دارند و هیچ کدام دائم نیستند و لازم نیست تا روز قیامت صبر کرد که آنها را دید.

طبق مکاشفات استادانِ اک، خود جهان اثیری دارای ۱۵۰ زیرلایه هست. جهان اثیری دارای قاره های متعدد و بی شماری است. میلیون ها قاره در جهان اثیری وجود دارد که هر کدام وسعت بسیاری دارند؛ مثلاً هر قاره به اندازه منظومه شمسی است، ولی ادیان می خواهند این عظمت را در یک بهشت و جهنم خلاصه کنند.

طبق تحقیقات استادانِ اک، جهان اثیری سه بخش مادی، معنوی و روانی است که جهنم در بخش روانی وجود دارد که البته همان پالایشگاه ها است. یک بخش جهان اثیری هم که بخش مادی می باشد، دارای تکنولوژی بسیار بالایی

فلسفه بزرگوار است  
ما هم نامش

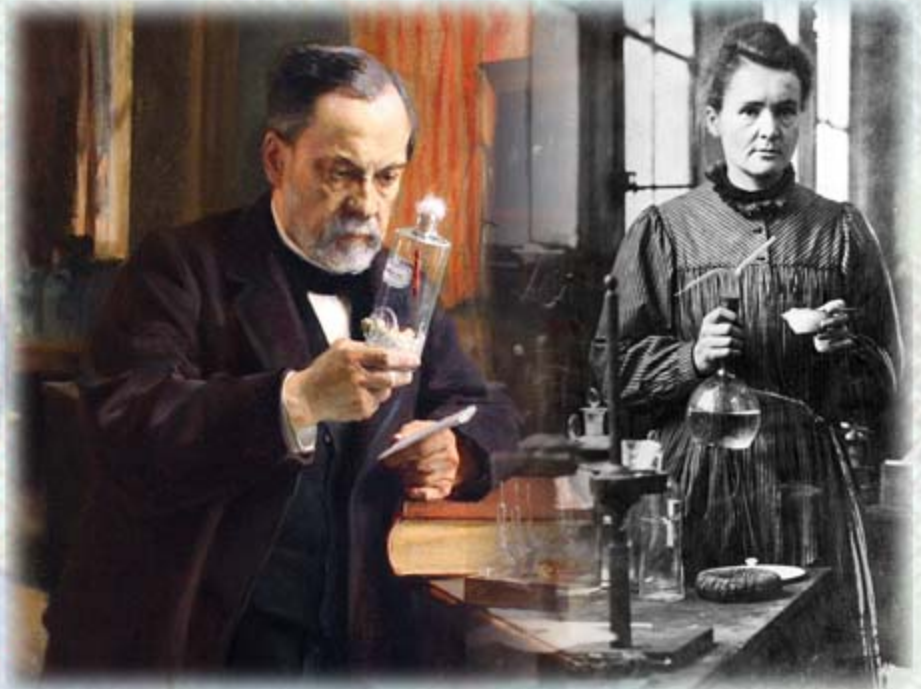


# پس از مرگ (بخش آخر)



است. البته ساکنین این بخش فرازمینی نیستند. اینها کسانی هستند که مرده‌اند و به جهان اثیری رفته‌اند. در آنجا مخلوقات متنوعی هم وجود دارد و تکنولوژی پیشرفته‌ای هم دارند. این پیشرفت به حدی است که تکنولوژی که ما الآن در این عصر داریم، مثل ته مانده و زباله آنها به حساب می‌آید. آن بخش بسیار مدرن است و بخش مادی جهان اثیری می‌باشد.

خب، چه کسانی به آنجا می‌روند؟ افرادی مثل مادام کوری، پاستور، حافظ و... دانشمندان و انسان‌هایی که برای بشریت مفید بوده‌اند، آن بخش مادی را به‌وجود آورده‌اند و بعد از مرگ هم به آن بخش می‌روند و به خدمات خود در آن بخش ادامه می‌دهند.



این مطلب شامل همه مخلوقات در طبقه فیزیکی می‌شود و فقط شامل

انسان‌های روی زمین نیست. مخلوقات هوشمند دیگری که سایر نقاط طبقه فیزیکی زندگی می‌کنند که ما با نام فرازمینی‌ها می‌شناسیم. آنها هم دانشمند، شاعر، فیلسوف و... دارند که پس از مرگ به آن نقاط می‌روند تا کار خود را ادامه بدهند.

ستاره شناس، پزشک، مخترع و کلاً هر کسی که وجودش برای نسل خودش و بشریت مفید بوده و قدرت خلاقه قوی داشته است، به آنجا می‌رود؛ مثل دانشمندی که در یک کشور کارهایش را بزرگ نمی‌شمارند و زیاد تحویلش نمی‌گیرند، او به کشور دیگری مهاجرت می‌کند و آن کشور امکانات زیادی در اختیار او قرار می‌دهد تا به تحقیقاتش ادامه دهد، همین عمل در مرگ فیزیکی یک دانشمند اتفاق می‌افتد.

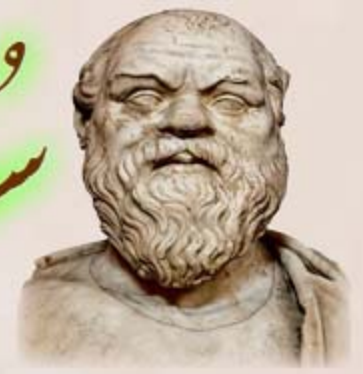
پس دوباره به همان جمله میرفندرسکی میرسیم: «صورتی در زیر دارد، آنچه در بالاست».



فستق زرد آلبان  
ماهی نام



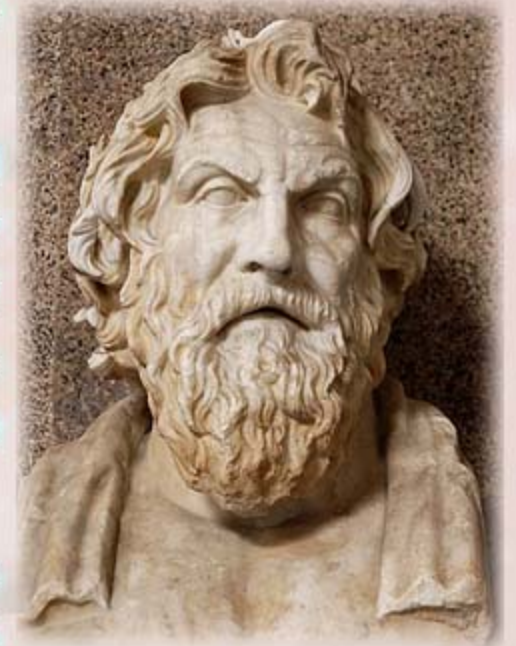
# سقراط (بخش هشتم)



این سری مقالات بر اساس مدارک تاریخی عمومی تهیه شده است و منابع آن از کتاب‌های اک نمی‌باشد. این مطلب صرفاً به این خاطر است که ما بدانیم، انسان‌ها این استاد اک را چگونه دیده و توصیف کرده‌اند.

در بخش قبلی به بررسی مکاتب تأثیر گرفته از سقراط پرداختیم و در این قسمت به بررسی مکاتب دیگر مرتبط، می‌پردازیم.

مکتب الیس (فایدرون) که بعد از سقراط به وجود آمد، نام خود را از فایدرون الیس گرفته است. فایدرون یکی از شاگردان سقراط بود که بعد از مرگ سقراط در سال ۳۹۹ ق.م مکتب الیس را تأسیس کرد. افلاطون رساله‌ای به نام فایدرون دارد که در آن افلاطون در مکالمه با فایدرون، شرح مجلس زهرنوشی سقراط را از زبان او بازگو می‌کند.



فایدرون الیس، از اهالی الیس و از خاندانی با اصل و نسب بود. او در جریان فتح شدن شهر الیس، اسیر شد و به فاحشه‌خانه‌ای فرستاده شد. سقراط برای آزادی او، آلکیبیادس یا کریتون را وادار کرد تا فدیۀ او را بپردازد و آزاد شود. فایدرون پس از آزادی، به مطالعه فلسفه پرداخت و کتاب‌هایی هم نوشت.

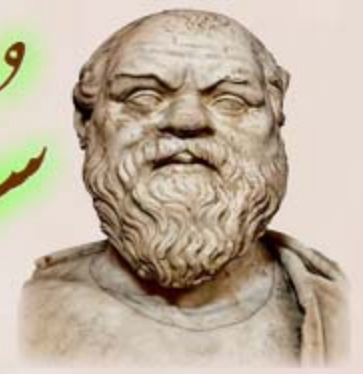
این مکتب به تحقیقات دیالکتیکی پرداخت. به نظر می‌رسد فایدرون برای مدت کوتاهی در آتن زندگی کرده و بعد از مرگ سقراط به الیس برگشته و مدرسه فلسفه الیس را بنیان نهاده است. از آموزه‌های او تقریباً چیزی شناخته شده نیست، اما مکتب او باقی مانده است. نوشته‌های او هیچ کدام حفظ نشده و به صورت گفتگو بوده است.



فایدرون می‌گوید: «بعضی از حیوانات ریز هیچ درد و رنجی برای ما ایجاد نمی‌کنند. قدرت آنها بسیار ظریف است و برای اهداف آسیب‌رساندن بسیار فریبنده است. گزش با تورم آشکار می‌شود و حتی در تورم، زخم قابل مشاهده‌ای وجود ندارد. این تجربه شما در هنگام برخورد با افراد خردمند نیز خواهد بود. شما نخواهید فهمید که چگونه یا چه هنگامی برای شما سود می‌آید، اما خواهید فهمید که آن را دریافت کرده‌اید.»



# سقراط (بخش هشتم)



بعد از فایدرون مکتب او توسط یکی از شاگردانش منمیدم که فلسفه را از او در مدرسه ایس فرا گرفت، تبدیل به مکتب ارتیای شد.



مکتب کلیون (آنتیستنس) یا کلیه، مکتب فلسفی کلبی ها (منسوب به کلب به عربی به معنای سگ) فرقه ای از فلاسفه یونان بود که توسط آنتیستنس یکی از شاگردان سقراط پایه گذاری و سپس به وسیله دیوژن (دیوجانس)؛ (که زاده ترکیه بود و در جوانی به آتن رفت و در آنجا فلسفه را آموخت) مشهور گردید.

دلیل شهرت آنها به این اسم، رد و تحقیر این مکتب از تمام آن چیزی که در زندگی راحتی و آسایش نامیده می شد، بود و همچنین آنها تمامی روابط اجتماعی را رد می کردند و یک زندگی ساده و بدوی را در پیش گرفته بودند و عادت داشتند به سرزنش و خرده گیری از مردم کوی و برزن در روش زندگیشان پردازند. آنها به جهت در پیش گرفتن چنین روشی در زندگی، از دید مردم با سگان مشابهت داشتند.

پیروان این مکتب راه بی نیازی و استقلال درونی را پیش گرفتند و منکر هرگونه تربیت و فرهنگ شدند. فلسفه کلیون یکی از مکاتب فلسفی نشأت گرفته از نظرات پیروان بی واسطه سقراط که آنها را سقراط های کوچک می نامند، است.

مؤسس این مکتب (آنتیستنس) در میان خصوصیت های سقراط به قناعت ورزی او توجه بسیاری نشان داد و احوال و شیوه زندگی استاد را پیشه زندگی خود قرار داد. او غایت وجود را در فضیلت و فضیلت را در ترک و رفع همه نیازهای مادی و جسمانی و روحانی داشت.



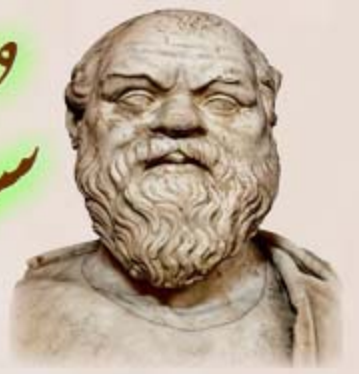
در ابتدا به علت اینکه محل تأسیس مدرسه و مکان گفتگوهای آنتیستنس در محلی از شهر آتن بود که آن را سیناسارگس به معنای سگ سفید می خواندند که در واقع نزدیک ورزشگاهی در نزدیکی آتن بوده است، به این اسم مشهور شد ولی سپس به خاطر این که پیروان او بر شیوه انصراف از دنیا و علایق دنیوی و مادی چنان مبالغه کردند که از آداب و رسوم و معاشرت و لوازم زندگی متمدن دست برداشتند و حالت دام و دد به خود گرفتند و بالباس کهنه و پاره و سر و پای برهنه و ژولیده در میان مردم می رفتند و در گفتگو هر چیزی که بر زبانشان می آمد، بدون ملاحظه می گفتند و عادت به زخم زبان

فلسفه سقراط  
باشنامه





# سقراط (بخش هشتم)



داشتند و اصرار داشتند به فقر و تحمل رنج و درد که برایشان سرافرازی به حساب می‌آمد، به این نام معروف شدند.

دیوژن که این مکتب را کاملاً به شهرت رساند، از او نقل شده است که در ترک اسباب دنیوی کار را به جایی رساند که درون یک بشکه زندگی می‌کرد.



به اعتقاد کلیون در زندگی نباید نگران مرگ و تندرستی خود و بقیه بود و به خاطر این امور نباید دلواپس و نگران شد. فضیلت و تقوای

مورد نظر آنها به فراگیری خاصی نیاز نداشت و اساساً امور آموزشی نظیر آموزش هندسه، موسیقی و ادبیات در نزد آنها بی‌اهمیت بود و در فلسفه تمام توجه آنها به اخلاق می‌بود.

نقل شده است آنتیستنس در جوانی مجذوب سقراط و به ویژه سادگی و قناعت او شد. او در جلسات سقراط با چهره‌ای ژولیده و لباس‌های مندرس ظاهر می‌شد و سقراط به او گفته است: «چرا آنقدر تظاهر! من غرور تو را از سوراخ‌های مندرست می‌بینم».

بیشتر کسانی که جذب مدرسه و تعالیم آنتیستنس می‌شدند افراد فقیر و تهیدست بودند. آنتیستنس ردا و خرقه‌ای خشن می‌پوشید و همراه خود کیفی برای نگهداری وسایلش حمله می‌کرد. این نوع لباس پوشیدن او کم‌کم تبدیل به لباس رسمی مکتب کلیون شد.

ادامه دارد...

فلسفه زندگی سقراط  
بخش هشتم



# خوبتر



گاه گاهی پیش می آید از شرایطی که برایمان ناخوشایند است، فرار می کنیم و یا تلاش می کنیم تا آن شرایط را تغییر بدهیم و یا از کسانی که به سمتمان می آیند، فاصله می گیریم. این به دلیل مقاومت های درونی ماست که در نتیجه باعث به هم خوردن تعادل مان می شود و اگر تصور می کنیم شرایط بر وفق مُرادمان باشد و یا در تنهایی و یک شرایط آرام می توانیم بیشتر روی خودمان تمرکز کنیم تا سریع تر و بهتر رشد کنیم، سخت در اشتباهیم، چون اک برنامه و طرحی دیگر برای ما در نظر دارد و کاری به خوشایند و ناخوشایند های ما ندارد. اگر می خواهیم در مسیر فیض قرار بگیریم، خواسته ها و علائق ما دیگر جایی ندارد.

چون خواسته های خویش کوچک است ولی توجه به خواسته خویش برتر همان خواسته اک است که جاری می شود، بنابراین می باید که به خویش برترمان توجه کنیم که همسو با جریان فیض، ما را هدایت می کند.

چگونه؟ وقتی که عملکرد ما فرای هرگونه خوشایند و ناخوشایندی باشد، در این صورت است که همسو با جریان فیض هستیم. دیگر برایمان چه تفاوتی دارد در چه شرایطی هستیم؛ خواه این شرایط پسند ما باشد خواه نباشد. اتفاقاً در شرایط ناخوشایند است که ما می توانیم با حفظ تعادل متوجه درس های نهفته در آن بشویم و بهتر رشد کنیم، در نتیجه عضلات معنوی ما نیز قویتر می شود.



در این مورد تجربه ای داشتم که یادآوری آن خالی از لطف نیست. برای تعطیلات عید نوروز از آنجا که به دلیل مشغله کاری خسته بودم، هرچه سریع تر می خواستم از آن شرایط فرار کنم. از قبل برنامه ریزی کردم حالا که قرار است به مسافرت بروم چند جلد کتاب ببرم و تمام آن ایام را فقط مطالعه کنم. آن قدر مشتاق مطالعه کردن بودم که حاضر نبودم کسی را ببینم. فقط دوست داشتم بخوانم و مراقبه کنم، ولی دست بر قضا اقوام ما هم به تعطیلات آمده بودند و از آنجایی که از قبل برنامه ریزی داشتم خودم را عقب کشیدم. به خودم گفتم



# عید دیدنی



مهمانی بی مهمانی.

ولی از فردایش یکی یکی تماس می گرفتند که بیایند عید دیدنی. دعوتی شام و نهار و خلاصه این می آید و آن می رود و تمام ایام عید به دید و بازدید و مهمان بازی گذشت. عید تمام شد و من هم آن همه کتاب برده بودم، نخوانده برگشتم. درست است که طبق برنامه ریزی خودم پیش نرفت، ولی اک توجه من را به آدمهایی که دوروبرمان بودند و به رفتارها و عملکردشان، می برد. آنها بدون اینکه آگاه باشند، از حرفهایی که رد و بدل می شد، حتی از طریقه لباس پوشیدن و یا نوع برخورد و نوع رفتار همدیگر، تأثیر می گرفتند. آن چیزی که خوشایندشان بود، وقت می گذاشتند و یا تقلید می کردند و آن چیزی که ناخوشایند بود، پس می زدند و حتی گارد می گرفتند. چقدر آدم ها ناآگاهانه تحت تأثیر خوشایند و ناخوشایندهایشان هستند، در عین حالی که روی خودم هم تمرکز داشتم.



مثلاً یکیشان درباره یک بیماری مطلب جدیدی شنیده بود، به اشتراک می گذاشت، ولی مخاطبش آن قدر ترس و استرس در درونش غالب می شد که می گفت حالا چرا دارید از بیماری حرف می زنید؟ ترس از بیماری نمی گذاشت تا آن آگاهی جدید منتقل بشود و خیلی موارد دیگر... در کل اگر دقت کنید همه چیز در زندگی در خوشایندها و ناخوشایندها خلاصه می شود؛ از غذا خوردن گرفته تا امکانات زندگی، شغل و روابط، همه و همه درست است که ما حق انتخاب داریم ولی تا جایی که این انتخابها تبدیل به یک تعصب و وسواس رفتاری و اخلاقی نشود، چون افتادن در دام ذهن است. روح یا خویش برتر بلا تأثیر از هر گونه خوشایند و ناخوشایندهاست.

این درس بزرگی از طرف اک برای من بود تا متوجه بشوم که آیا می خواهم مثل آدمهای اطرافم به ندای ذهنم گوش بدهم که مدام خوشایند و ناخوشایند می کند، یا نه به عملکرد اک توجه داشته باشم که می خواهد فراتر از خوشایند و ناخوشایندها از من یک روح قوی بسازد. عملکرد اک در زندگی روزمره و در روابطمان کاملاً مشهود است، تنها کافی است از هر خوشایند و ناخوشایندی خودمان را عقب بکشیم تا متوجه عملکردش بشویم.

برکت باشد

صفحه ۱۱

راستی نامم



# عشق و زندگی



اگر تو به دیگران عشق بورزی، دیگران نیز به تو عشق می‌ورزند، حیوانات نیز تو را دوست خواهند داشت. عشق، نوشدارویی برای بیمار است. عشق است که پادشاهان برای آن، تاج‌هایشان را ترک می‌کنند و مانند یک انسان معمولی عشق می‌ورزند.



در هر جامعه‌ای، تو نمونه‌ای از آن را خواهی یافت. تو خواهی یافت که جایی که عشق وجود ندارد، ستیزه و آشوب، جنگ و سختی در شب و روز برقرار است. کمی عشق وارد می‌شود و همه چیز خوب خواهد بود.

اگر کودکی از

یک شیر که قطعاً به او حمله می‌کند فرار کند، به سمت مادرش می‌دود، آن شیر شاید به مادر حمله کند اما کودک ایمان کامل دارد که مادر هیچ‌گاه او را به دهان شیر نمی‌سپارد. حتی خودش به جای کودک می‌رود و خود را قربانی می‌کند. ایمان دلیلی است که مذاهب به وجود می‌آیند.

برکت باشد

بزرگترین قیض از کتاب

قیض‌ها و اجناب منبر خابری



فصل نهم  
ماهی نهم  
ماهی نهم



# واسپس‌ها



با بالا رفتن نبض کارمای سیاره‌ای در زمین، خطرات ماورایی برای این سیارهٔ خاکی نزدیک‌تر می‌شود. ورود هوش مصنوعی دروازهٔ مهاجم‌ترین و بی‌رحم‌ترین نژاد کیهانی را به زمین باز خواهد نمود.

سال‌ها پیش نژاد گیلار را زمانی که اک مرا در یکی از تجارب سفر روح با آنان روبه‌رو نمود، شناختم؛ نژادی خونریز، بی‌رحم و بی‌نهایت قدرتمند. این نژاد دومین ابرقدرت در جهان‌های تحتانی است که در حال فتح



جهان‌های زیرین است.

قبلاً به صورت پراکنده در مورد آنان نوشته بودم که این نژاد هدفی جز نابودی تمامی تمدن‌ها ندارد و به خاطر تکنولوژی بالایی که دارد می‌تواند تمامی نژادها را تغییر دهد و دی‌ان‌ای آنان را تحت کنترل خود در آورد.

از زمانی که اک، گیلاری‌ها را به من نشان داده است، آنها را تحت نظر دارم تا نزدیک شدنشان را به سیارهٔ زمین محاسبه کنم. مرکز قدرت اصلی آنان در جهان خورشیدها و ماه هاست که منظومهٔ عظیمی از ستارگان خورشیدی و سیارات دارای حیات زیادی است. مخلوقات زیادی با تمدن‌های گوناگون در آنجا مستقر هستند.



لازم است بدانیم که منظومهٔ خورشیدها و ماه‌ها رابط بین جهان اثیری و جهان فیزیکی است.

فناوری و تکنولوژی آنان در دو بُعد اثیری و فیزیکی است و آنها همزمان می‌توانند در دو بُعد فیزیک و اثیری، حضور داشته باشند.

در این استعداد ذاتی، گیلاری‌ها دارای تکنولوژی بالایی هستند و تسلیحات پیشرفتهٔ نظامی و بی‌رحمی آنان، از نکات قدرتشان در فتح و نابودی سایر تمدن‌های دیگر است.

تا جایی که بعد از یک میلیون سال توانستند تمدن اسپس‌ها را که متحدین بالقوهٔ سیرس‌ها و سوشان‌ها بودند، در چند شب پیش طی یک نبرد از پای در آورند. اسپس‌ها یک تمدن قدیمی ۱۰۰ میلیون ساله بودند که توسط سیستم ملکه‌ای

بانی‌نامه



# واسپس‌ها



اداره می‌شدند.

آنان مخلوقاتی با طبع علمی و روشنگرانه بودند که در سیاره اسپس تمدن خود را ۱۰۰ میلیون سال پیش، بعد از نبرد بزرگ سوشان‌ها و گیلاری‌ها، پایه‌ریزی کردند. در آن نبرد گیلاری‌ها شکست خوردند. یکی از دلائل شکست آنان، تمدن اسپس‌ها بود که با سوشان‌ها و سرس‌ها متحد بودند.



از یک میلیون سال پیش نبردهای گیلاری‌ها برای فتح سیاره اسپس شروع شد تا در نهایت، چند شب پیش ملکه هانر تسلیم شد و گنشیف و هسته مرکزی قدرت اسپس‌ها را به گیلاری‌ها تقدیم نمود. گنشیف ماده‌ای اسراری است. جان هسته

مرکزی زمین که مذاب است، در هسته مرکزی سیاره اسپس قرار دارد، با این تفاوت که این ماده و گوهر اسراری، مذاب نیست، بلکه دارای شعاع‌های نوری نارنجی رنگ است که بیشتر شبیه شعله‌های آتش می‌ماند، اما داغ و سوزنده نیست. هسته مرکزی در سیاره اسپس‌ها توسط تکنولوژی مدرنی محافظت می‌شد و تنها ملکه می‌توانست به آن دسترسی داشته باشد.

گنشیف کالبدها را ترمیم و بازسازی می‌کند و به جز استفاده‌های پزشکی، دارای خواص تسلیحاتی نیز هست که گیلاری‌ها برای کنترل دی‌ان‌ای مخلوقات به آن نیاز دارند. صحنه دردناکی بود.



زمانی که ملکه هانر را دیدم، او از حضور هولگرام کالبد علی من آگاه شد. با چشمانی غمگین مرا نگریست و گفت: «بیا از تواندرها بگذریم». من از تصمیم ملکه هانر که با چندین محافظ می‌خواستند به سمت گنشیف باستانی بروند، مطلع شدم.

به او گفتم: «از طریق تواندرها راه امن نیست، بگذارید من مسیر را

بانت نامه



# واسپس ها



بررسی کنم». ملکه هانر گفت: «چندین سال است که تو به اسپس می آیی. مرا هم ملاقات کرده ای. می دانی که تصمیم من همان است که دفعه اول به زبان می آورم. پس باید از تواندرها برویم».

ملکه جلوتر از محافظین به راه افتاد و من هم با کالبد علی، به سمت تواندرها منعکس شدم. تصمیم گرفتم برای محافظت از ملکه، جلوتر از او حرکت کنم و مسیر را کنترل کنم.



مسیر تواندرها بسیار خطرناک بود، چون مملو از گازهای سمی به نام تواندر بود.

مسیری تودرتو و تونل مانند که بسیار تاریک و مخوف بود.

اما ملکه با نوری که در اطراف خود ساطع می نمود، راه را روشن می کرد. او ملکه بود و نور گنشیف باستانی در وجودش می درخشید. ملکه با چشمانی سرخ و صورتی با چشم سومش مرا دقیق می نگریست که در چند قدمی او هستم.

محافظین و گاردهای غول آسای او مراقب ملکه بودند.

من قبلاً با گیلاریها روبه رو شده بودم. آنها از طریق امواج حرکت می کردند و تنها دیدن آنان از طریق کالبد علی ممکن بود که مشرف بر کالبد فیزیکی و اثیری است. کمی بعد به منطقه حساسی رسیدیم.



به ملکه گفتم: «الان وقتش رسیده است».

ملکه با حرکت سر، تأیید نمود. بنابراین وارد کالبد علی شدم و ملکه نیز دیگر نمی توانست مرا ببیند.

به سمت بخش حفاظتی گنشیف رفتم که توسط گیلاریها محاصره شده بود. بازگشتم و به ملکه گفتم: «گیلاریها آنجا هستند. آنها فقط شما را ندارند تا گنشیف را رمزگشایی کنند».

بازگشتم  
بازگشتم



# واسپس‌ها



ملکه گفت: «مرا نیز خواهند داشت. اما به روش خودم، نه به روش آنها».

بعد از گفتن این جملات، محافظینش را در آغوش گرفت. از آنها خداحافظی کرد و گفت: «ملکه مجدداً بر خواهد خاست».

او دستان اثیری مرا لمس نمود و گفت: «زایکما! وقت جدایی است».



من نمی‌دانستم که تصمیم اصلی ملکه چیست، اما او از ما جدا شد و به تنهایی به سمت گیلاری‌ها رفت. او نگهبانان گیلاری را درهم شکست و زرهش را از تن درآورد. اندام او مملو از نور تمدن واسپس‌ها گنشیف شد.

بله، ملکه، خود گنشیف بود و چون سنگی ناگهان بر زمین افتاد. گیلاری‌ها حمله کردند و سنگ گنشیف را که سوسومی کرد، در جعبه‌ای مخصوص قرار دادند و سپس ناپدید شدند.

من هم به جسمم بازگشتم. چون همیشه سگ کوچکم، میشکا، کنار تختم مشغول لیس زدن دستم بود که ناگه بیدار شدم.

پایان تمدن باستانی واسپس‌ها نشان‌دهنده نزدیک شدن گیلاری‌ها به منظومه شمسی بود و اک در این واقعه، آن را برای من قرائت نموده بود.

به کالبد کمال در این سیاره بازگشتم و عمیقاً برای ملکه هانر احساس غمگینی داشتم.

برکت باشد

فصل نهم  
بازگشت





# نفسانیات (بخش آخر)



خشم یا کروهدها، دومین از نفسانیات پنجگانه است و در عین حال، یکی از غرائز انسان است که در مقابل تهاجم طبیعت و یا واقعه‌ای نا‌مأنوس، به صورت دفاع کردن برانگیخته می‌شود. تاهنگامی که خشم، بر ذهن تسلط داشته باشد، هیچ‌گونه پیشرفتی در طریق معنوی، برای شخص ممکن نیست.

خشم ابزاری است دفاعی اما تا زمانی که نسبت به دیگران در درون خشمی داشته باشیم هنوز نفس بر ما چیره است. بنابراین خشم را فقط در دفاع از خود باید به کار گرفت. مثلاً با آزردن یک حیوان، غریزه خشم او، در دفاع از خود برانگیخته می‌شود. اما این خشم در انسان، از حد تدافع می‌گذرد و به مرز تهاجم می‌رسد، زیرا انسان، ذهنی حسابگر دارد و با محاسبه نتیجه می‌گیرد که در صورت تهاجم، ممکن است منفعت‌های بیشتری کسب کند.

چون ارضای نفس، همیشه توأم با لذت است، انسان این خصوصیت غریزی را تا حد افراط، پیش می‌برد و به خشم منتهی‌اش می‌کند.

در واقع این خصوصیتی که در ابتدا بد نبود و باید برای دفاع استفاده می‌شد و یک ضرورت بود، به حد افراط می‌رسد و منفی می‌شود.



بنابراین زمانی که این ابزار دفاعی از تعادل خارج شده و بر ذهن مسلط می‌شود، آنچنان موجب سردرگمی و آشفتگی ذهن می‌شود که امکان تمرکز را از انسان سلب می‌کند. آرامش را از هم می‌پاشد، تخم نفرت می‌پراکند، و افراد و گروه‌ها را به دشمنان متقابل تبدیل می‌کند.

از دیدگاهی دیگر خشم، صورتی از ترس است. خشم، به هر چیزی موجب ایجاد یک الگوی فکری در ذهن می‌شود و ذهن به مقابله با آن می‌پردازد و در نتیجه این ستیز، از هر آنچه که هراس و خشم داریم به سوی ما جذب می‌شود. هراس و خشم از هر چیزی، ابتدا در افکار ما ریشه می‌دواند و سپس در زندگی به تجلی می‌رسد.



# نفسانیات (بخش آخر)



پس چنانچه احساس خشم و ترس نسبت به موضوعی در زندگی داریم، این را بدانیم که محقق خواهد شد. ما تا زمانی که در طبقه فیزیکی هستیم، در زمین و جهان‌های تحتانی، تحت تاثیر امواج ذهن کیهانی هستیم و هر عکس‌العملی نسبت به نفسانیات داریم دوباره به ما باز می‌گردند.

بنابراین باید تمرین کرد و تجربه کسب کرد. ما همواره امواجی از خودمان ساطع می‌کنیم، این امواج باید به طریقی به ما برگردد که حالت تعادل و کنترل برای ما داشته باشد، نه اینکه حالت دفع و سرکوب داشته باشد. همه ما، در زندانی هستیم به اسم ذهن کیهانی. این ذهن کیهانی برای همه امواجی می‌فرستد حالا به شکل‌های مثبت و یا منفی.



این بسیار مهم است که در مقابل این امواجی که به سمت ما می‌آید، چه موضعی داشته باشیم. بنی و تمرینات معنوی‌ای که به آنها تعادل می‌دهد و زمانی که ما، تعادل را طبق تجربه شخصی بدست آوردیم، این امواج وقتی که به ذهن کیهانی می‌رود، ناخودآگاه به صورت تعادل به سمت ما برمی‌گردد.



یک فرد خودآگاه، در وضعیتی از تعادل به سر می‌برد، به این معنا که عواطف او بدون دریافت هیچ نیازی در وضعیتی از آرامش است. بنابراین عواطف و خشم دیگران بر او هیچ تأثیری نمی‌گذارد. در واقع مهار کردن نفسانیات در تعالیم‌ای که با کنترل کردن انجام می‌شود نه سرکوب کردن.

هرگاه عواطف کسی عمیقاً متلاطم شوند، به طور طبیعی نزدیکانی را که در اطراف وی به سر می‌برند، تحت تأثیر قرار می‌دهد، مگر کسی که مورد هجوم این عواطف واقع می‌شود قدرت حفظ ثبات، آرامش و هماهنگی ارتعاشات خود را داشته باشد. چاره کار پرورش بردباری و بازگشت به تعادل است.

تعادل، در بینش خودآگاهی وضعیتی بنیادین است. بنابراین حفظ تعادل فکری و درونی در جنبه‌های مختلف زندگی، موجبات رشد در امورات



# نفسانیت (بخش آخر)



مختلف را فراهم می کند. بیشترین اختلافاتی که با نزدیکان و دیگران برایمان ایجاد می شود، ناشی از رعایت نمودن تعادل است.

ما غالباً به این دلیل از دست دیگران خشمگین می شویم که آنها ضعیف یا فقدانی را که درون خود ماست منعکس می سازند.

هنگامی که آدمی در زندگی کمبود یا نقصی دارد، و قصد می کند آنها را خارج از وجود خود مرتفع سازد، با عجز و خشم مواجه می شود، زیرا مقصود روح با جستجوی خارج از فرد هرگز برآورده نمی شود.



کرودها یا خشم، متضاد گذشت و مدارا است، و روح، سرچشمه عشق، برکت، بخشش، حیات، مهربانی و تمامی صفات الهی است، شناخت و پرورش این صفات موجب رشد، شکوفایی، صلح و شادمانی می شود.

برکت باشد



# پاشنه خارپا (بخش نخست)



خار پاشنه یا به اصطلاح التهاب نیام کف پا (فاشیا پلانتر)، زمانی رخ می‌دهد که رسوبات کلسیم در قسمت پایین استخوان پاشنه تشکیل می‌شود، فرایندی که معمولاً طی چند ماه اتفاق می‌افتد. ایجاد خارهای پاشنه اغلب به علت کشش عضلات و رباط‌های پا، کشش پلانتر فاشیا و تکرار پاره‌شدن غشای پاشنه استخوانی است. خارهای پاشنه مخصوصاً در بین ورزشکارانی رایج هستند که فعالیت آنها شامل مقدار زیادی دویدن و پریدن است. این عارضه شایع‌ترین علت درد کف پاشنه است.



در کف پای یک نوار ضخیم از بافت نرم به نام فاشیا پلانتر وجود دارد که به استخوان پاشنه پا متصل است. این نوار ضخیم و محکم موجب تشکیل قوس کف پا شده و به حفظ ثبات پا کمک می‌کند. در صورتی که با گذشت زمان به دفعات زیاد به نوار فاشیا پلانتر در کف پا فشار وارد شود، این فشار به نقطه اتصال فاشیا به استخوان پاشنه منتقل و این تنش و فشارهای مکرر موجب تشکیل خار استخوانی در استخوان پاشنه می‌شود که به آن خار پاشنه گفته می‌شود. هر چند بدون وجود

خار پاشنه و صرفاً با التهاب فاشیا پلانتر تمام علائم می‌تواند برای بیمار ایجاد شود، بدون اینکه در عکس خار پاشنه دیده شود.

علت بروز خار پاشنه پا، پرده یا فاشیای کف پای ما به شکل یک زهی است که به کمان متصل است. این پرده باعث ایجاد قوس پای ما می‌شود و هنگام راه رفتن، ضربه‌هایی که به پا وارد می‌شود را جذب می‌کند. اگر تنش و فشار روی این زه بیش از حد زیاد شود، ممکن است



ترک‌های جزئی در فاشیا ایجاد شود؛ درست مانند زه کمان که بیش از حد کشیده شود. کشش و پارگی مکرر فاشیا می‌تواند باعث تحریک یا التهاب فاشیا شود. از آنجایی که بدن با بازسازی بافت آسیب‌دیده به ترمیم آن می‌پردازد. معمولاً کلسیم در ناحیه پاشنه تجمع پیدا می‌کند و در نهایت باعث به وجود آمدن خار پاشنه خواهد.

وارد شدن فشار به استخوان پاشنه توسط نوار فاشیا پلانتر عمدتاً به خاطر عملکرد غیرطبیعی پا و یا به خاطر وضعیت بد قرارگیری پا

با  
مهم‌نام  
ف‌زنگنه



# پاشنه خامریا (بخش نخست)



در هنگام ایستادن یا راه رفتن و ... است. در واقع همان دلایلی که موجب التهاب فاشیا پلانتر و درد کف پا می شوند، نهایتاً به شکل گیری خار پاشنه نیز منجر می شوند.

در اکثر اوقات خار پاشنه بدون هرگونه علت خاص و قابل تشخیص به وجود می آید، اما فاکتورهای متعددی وجود دارند که ریسک به وجود آمدن خار پاشنه را افزایش می دهند. برخی از این فاکتورها به شرح زیر می باشند:

• چاقی: اضافه وزن یکی از فاکتور بسیار مهمی است که باعث می شود فشار بسیار زیادی به پاشنه و پلانتر فاشیا وارد گردد.



• مشاغل خاص: برخی مشاغل که با ایستادن یا

راه رفتن به مدت طولانی همراه هستند، احتمال به وجود آمدن خار پاشنه را افزایش می دهند.

• مشکلات بیومکانیک: صافی کف پا، گودی کف پای زیاد، ناهنجاری هایی که منجر به راه رفتن غیر عادی می شود، می تواند بر نحوه توزیع وزن هنگام ایستادن تأثیر بگذارد و می تواند فشار بیشتری به فاشیای کف پا وارد کند.



• عوامل ژنتیکی: این عوامل باعث می شوند که ریسک به وجود آمدن خار پاشنه و التهاب تاندون و عضلات کف پا افزایش پیدا کند.

• انواع خاصی از ورزش: فعالیت هایی که استرس زیادی به پاشنه و بافت متصل شده آن وارد می کنند؛ مانند دویدن در مسافت های طولانی، رقص باله و رقص هواری، می توانند در بروز ورم مفصل کف پا مؤثر باشند. همچنین انجام ندادن تمرینات ورزشی مخصوص گرم کردن بدن قبل از ورزش نیز باعث می شود که رباط و عضلات ساق پا دچار کشیدگی بیش از حد شوند و فشار زیادی را به تاندون پاشنه

با هم تمام  
فوت زندگی



# شنه خامریا (بخش نخست)



وارد نمایند.

• با بالا رفتن سن از میزان انعطاف پذیری بدن به ویژه انعطاف پذیری استخوان و تاندون کاسته می شود و بدن، بیشتر مستعد آسیب دیدگی خواهد شد. ورم کف پا بیشتر در سنین ۴۰ تا ۶۰ سال دیده می شود.



• پوشیدن کفش نامناسب که به خوبی از قوس کف پا پشتیبانی نمی کند و فشارهای وارد شده به کف پا را جذب نمی کند.

• راه رفتن با پای برهنه روی سطوح سخت مانند سیمان یا کاشی.

• گرفتگی و عدم انعطاف پذیری عضلات ساق پا موجب وارد شدن فشار بیش از حد به نوار فاشیا پلانتر در کف پا می شود.

• دیابت

• اختلالات مربوط به کمر

• مصرف چای هم در ایجاد التهاب اولیه فاشیای کف پا و هم در رسوب ثانویه کلسیم و تشکیل خار پاشنه موثر است.



فست زنده است  
با همت نام  
ما



# درس از مولانا



مورچه ای کوچک دید که قلمی روی کاغذ حرکت می کند و نقش های زیبا رسم می کند.

به مور دیگری گفت: «این قلم نقش های زیبا و عجیبی رسم می کند؛ نقش هایی که مانند گل یاسمن و سوسن است.»

مورکی بر کاغذ دید او قلم



گفت با موردگر این رازم

که عجیب نقش با آن گلک کرد

هم چو ریحان و چو سوسن راز آورد

آن مور گفت: «این کار قلم نیست. فاعل اصلی انگشتان هستند که قلم را به نگارش وا می دارند.»

گفت آن مور با صبر آن پیش و  
وین قلم در فعل و شعرست و اثر

مور سوم گفت: «نه، فاعل اصلی انگشت نیست، بلکه بازو است، زیرا انگشت از نیروی بازو کمک می گیرد.»

فکر ز یاد کرد  
با همت نام



# درس از مولانا



گفت آن موروم کز باروت که اصعب لاغر زورش نقش نشست

مورچه ها همچنان بحث و گفت و گو می کردند و بحث به بالا و بالاتر کشیده شد. هر مورچه نظر عالمانه تری می داد تا اینکه مسأله به بزرگ مورچگان رسید.

همچنین می رفت بالا تا مکه  
مهرسترموران فطن بود اندکی

او بسیار دانا و باهوش بود، گفت: «این هنر از عالم مادی، صورت و ظاهر نیست.» گفت کز صورت مبینید این هنر

این کار عقل است. تن مادی انسان که به خواب و مرگ گردوبی خبر با آمدن خواب و مرگ بی هوش و بی خبر می شود. تن، لباس است. این نقش ها را عقل آن مرد رسم می کند.



صورت آمد چون لباس و چون عصا

حس بر عقل و جان بخند نقش ما

فکر ز یاد کرد

ما همت نام





# درس از مولانا



آن مورچه عاقل هم حقیقت را نمی دانست. عقل بدون خواست خداوند مثل سنگ است.

بی خبر بود او که عقل و فساد  
بی ز تعلیب خدا باشد جماد

اگر خدا يك لحظه، عقل را به حال خود رها کند، همین عقل زیرک بزرگ، نادانی‌ها و خطاهای دردناکی انجام می دهد.

یک زمان از وی عنایت کردند  
عقل زیرک ابله‌ها می کشند

ببین کن فنبر از کتابت  
مثنوی معنوی

فلسفه زندگی  
با هفت نام  
ما

صفحه ۲۵

## برنام بنی

نشریه **هامسا ماهنامه فرزندان اک** متعلق به بنیاد بنی فرزندان اک می باشد. این مؤسسه در کالیفرنیا آمریکا و چند کشور دیگر به صورت رسمی ثبت شده و دارای مجوز فعالیت می باشد. تمامی حقوق معنوی و مادی آثار فرزندان اک اعم از ترجمه کتاب سخنرانی و کتاب نوشته شده، مقالات، ست سنگ ها و کارگاه ها متعلق به اک (بنی) و بنیاد بنی فرزندان اک، از جمله کتاب های نوشته شده توسط بنیان گذار مؤسسه و متعلق به فرزندان اک است. بنابراین هر نوع استفاده از این آثار بدون هماهنگی با تیم مدیریت بنیاد بنی، تخلف معنوی محسوب شده و پیگیری خواهد شد.

مطالب این شماره نشریه برگرفته شده از مقاله ها و ست سنگ های اصلین برتر، مهدیس ها و آراها تاهای مجموعه بنیاد بنی، تجارب فرزندان، کتاب های اک، سایت های ویکی پدیا و خبری می باشد. این مطالب توسط تیم نشریه جمع آوری، ویرایش و به مقاله بدل گشته است.

افزون بر آن، مقاله ها و مطالب دیگر بر مبنای تحقیقات و دریافت های فرزندان اک و توسط ایشان تهیه شده است. ضمناً بعضی از تصاویر استفاده شده در مقالات توسط فرزندان اک طراحی و ترسیم شده است.

در صورتیکه که مایل هستید تجارب معنوی شما هم در شماره های بعدی نشر گردد، تجارب ارزشمند خود را به کاربری روابط عمومی در پیام رسان تلگرام ارسال بفرمایید. ضمناً چنانچه شعر، مقاله و یا مطلبی مرتبط با اک و یا مرتبط با مطالب نشریه، توسط شما تهیه شده است و مایل به انتشار آن در نشریه هستید، می توانید آنها را به همین کاربری ارسال فرمایید

همچنین می توانید نظرات و انتقادات خود را با ما از طریق همین کاربری یا ایمیل موسسه مطرح بفرمایید و یا برای آشنایی بیشتر با تعالیم بنی (اک)، ما را در وبسایت و صفحات شبکه های اجتماعی همراهی فرمایید.

وبسایت بنی : [www.Bani-foundation.com](http://www.Bani-foundation.com) .....

وبسایت کی اونکار : [www.Ki-onkar.com](http://www.Ki-onkar.com) .....

روابط عمومی : [T.me/Bani\\_Pr](https://t.me/Bani_Pr) .....

ایمیل روابط عمومی : [Banifoundation.pr@gmail.com](mailto:Banifoundation.pr@gmail.com) .....

لینک کانال های مجموعه : <https://linktr.ee/banifoundation> .....

برکت باشد

